



امام، قلب امت

پدیدآورده (ها) : عزیزان، مهدی؛ لطیفی، رحیم
فلسفه و کلام :: کلام اسلامی :: پاییز 1382 - شماره 47
از 146 تا 153

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/22400>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : 07/07/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

امام ، قلب امت

موضوع امامت، از جمله موضوعات بحث‌انگیز بین فرقه‌های مختلف اسلامی است. به عنوان وظیفه‌ای مردمی قلمداد کرده و به بحث امامت، صبغه‌ای فقهی داده‌اند.

در مناظره‌ای که بین هشام ابن حکم شیعه با اعتقاد به لزوم وجود انسان کامل و معصوم در هر عصری و نصب و تعیین او به عنوان امام از سوی خداوند، به «امامیه» ملقب شده است، از سوی دیگر برادران اهل سنت با اعتقاد به معصوم نبودن هیچ انسانی پس از پیامبر گرامی اسلام ﷺ، تعیین امام را نه به عنوان فعل خداوند، بلکه

الف - متن روایت^(۱)

۱. کلینی، اصول کافی، جلد دوم، کتاب حجت، حدیث سوم: جمعی از یاران و دوستان امام صادق علیه السلام در محضر ایشان بودند. در میان آنان، هشام ابن حکم، صحابی جوان امام نیز به چشم می‌خورد. امام صادق علیه السلام خطاب به هشام فرمود:

- ای هشام! آیا از چگونگی ملاقات با عمرو ابن عبید و پرسش و پاسخ با او، گزارشی نمی‌دهی؟ ←

← هشام پاسخ داد:

● ای فرزند رسول خدا، شما نزد من چنان بزرگوار و باشکوهید که [از سخن گفتن] در محضر شما شرم دارم و زبانم قادر به سخن گفتن نیست.

— هنگامی که از شما کاری می‌طلبم، انجام دهید.

● از موقعیت عمرو ابن عبید و جلسات او در مسجد بصره باخبر شدم. این خبر، بر من گران آمد. برای ملاقات با او، روانه‌ی بصره گردیدم. جمعه‌ی روزی وارد بصره شدم و به مسجد شهر درآمدم. در مسجد، انجمن بزرگی برپا بود و عمرو ابن عبید در آن میان، با شال سیاه پشمین بر کمر و ردایی بر دوش نشسته بود و مردم، در حال پرسش از او بودند. از جمعیت حاضر، راه طلبیدم، به من راه دادند. در انتهای مجلس، دو زانو بر زمین نشسته. خطاب به عمرو گفتم:

● ای مرد دانشمند! من در این شهر مردی غریبم، آیا رخصت پرسش به من می‌دهید؟ به من گفت: آری پرس.

● آیا شما چشم داری؟ * فرزندم، این چه سوالی است، سوال کردن از چیزی که

به چشم خود می‌بینی، بی‌مورد است.

● پرسش من چنین است. * فرزندم پرس، اگر چه پرسشت احمقانه است.

● [پس لطفاً] پاسخ دهید. * پرس.

● شما چشم داری؟ * آری.

● با چشم خود چه کاری انجام می‌دهی؟ * با آن، اشخاص و رنگ‌ها را می‌بینم.

● بینی داری؟ * آری.

● با آن چه می‌کنی؟ * با آن، بوها را استشمام می‌کنم.

● دهان داری؟ * آری.

● با آن چه می‌کنی؟ * مزه‌ها را می‌چشم.

● گوش داری؟ * آری.

● با آن چه می‌کنی؟ * صداها را می‌شنوم.

● آیا شما قلب داری؟ * آری.

● با آن چه می‌کنی؟ * هر آنچه با این اعضا و حواس، بر من وارد می‌شود،

تشخیص می‌دهم.

● مگر این اعضا، شما را از قلب بی‌نیاز

نمی‌کنند؟ * نه.

● چرا نه؛ باین که همه صحیح و سالمند؟ * فرزندم، وقتی که این اعضا در چیزی که بوییده، دیده،

چشیده یا شنیده‌اند تردید کنند، در تشخیص آن به قلبم

مراجعه می‌کنم تا یقین به دست آید و تردیدها از میان

برود.

خود را برمی‌گزینند. این بحث با این پیشینه
شکل گرفته است.

۱ - عمرو ابن عبید از رهبران فکری

مکتب معتزله است در قرن دوم هجری
است، معتزله یکی از فرق کلامی اهل سنت
است، اهل سنت در بحث امامت
معتقدند، نصب و تعیین امام از سوی
خداوند لازم نیست و مردم خود، پیشوای

۲ - واژه «قلب» در اصطلاح رایج
آیات و روایات معمولاً به معنای مغز و قوه
تفکر و اندیشه به کار می‌رود. علامه
حسن زاده در این رابطه آورده‌اند:
«مراد از قلب در آیات و روایات،

← ● یعنی که خداوند، قلب را برای زدودن

تردید در حواس ظاهری آفریده است؟ * آری.

● پس وجود قلب در آدمی لازم است و گرنه

حواس ما به علم نمی‌رسیدند؟ * آری.

● ای پدر مروان! خداوند حواس شما را بدون امام و راهنما رها نکرده است، تا بدین وسیله
دریافت‌های آن را تصحیح کند و در موارد مشکوک، به علم و یقین برساند؛ آیا [می‌توان پذیرفت که] این
خداوند مردمان را در حیرت و شک و اختلافشان رها کرده است، بی‌آن‌که امام و راهنمایی برای آنان قرار
دهد، تا به هنگام شک و سرگردانی به او مراجعه کنند؟ حال آن‌که برای اعضاء و جوارح شما، امامی قرار
داده است تا تردید و حیرت خود را با آن رفع کنید.

عمرو ساکت ماند و در پاسخ چیزی نگفت. سپس رو به من کرد و گفت:

* آیا تو هشام ابن حکم نیستی؟

* از دوستان اوئی؟

* از کدام دیاری؟

* پس تو خود هشام هستی.

سپس مرا در آغوش گرفت، به جای خود نشانید، در جای دیگری نشست و تا هنگامی که در آن جلسه بودم،
سخنی نگفت.

با شنیدن این ماجرا، خنده‌ای بر لبان امام نقش بست و خطاب به هشام فرمود:

- چه کسی به تو این مطالب را آموخته است؟

● از شما مطلبی آموخته بودم که بدین صورت، آن را نظم و سامان دادم.

- سوگند به خداوند، این مطالب، در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.

قوة عاقله و عقل است. آن چه حواس ظاهری درك می کنند صرف تصور و ظاهر اشیا است و تمام این حواس در حقیقت، از شؤون عقل اند و عقل، اصل و متن آنها است و حواس، حواشی و فروعات اند. اگر عقل نبود آنها تباه می شدند و بدن از بین می رفت. همچنین اگر حجت خدا نیز موجود نبود، زمین و اهل آن، نابود می شدند»^(۱)

در آیاتی مانند «لهم قلوب لا یفقهون بها»، قلب به همین معنا به کار رفته است.

۳- حکیم متأله، ملاصدرا در شرح این روایت به نکاتی چند اشاره دارد. جملات ایشان از این قرار است:

«شك در مقابل تعین است و شك حواس و با اشتباه آنها بدین معنا است که: عقل یا وهمی که آمیخته به حس است به دلیلی شك یا اشتباه می کند، سپس نفس به وسیله عقل آنچه را که صحیح است ادراك می کند و تعیین می نماید. مانند این که چشم، شیء بزرگ را به دلیل دوری آن،

کوچك می بیند و...».

«مقصود حدیث اثبات این موضوع است که خداوند، همان گونه که برای دیگر اعضای ادراکی، امامی قائم و حاکمی عادل قرار داده است که در ادراکات جزئی به آن مراجعه نموده و حق را از باطل جدا می سازد، همچنین در این جهان بزرگ، سزاوار و بلکه واجب است به عنوان خلیفه الهی، در میان مردمان، امامی که قائم و حاکم به عدل باشد قرار دهد، که در شك ها، نادانی ها، حوادث و اعتقادات کلی شان به او مراجعه کنند.

پیش از این بیان شد که خداوند سبحان، هر خیر و صلاحی که برای نظام جهان تشخیص دهد، صدورش از او لازم است، چرا که علم خداوند به جهات خیر و نظام [احسن]، علت ایجاب و ایجاد است. بنابراین، نصب امام از جانب خداوند در همه زمان ها ضروری است، و این از احکام عقلی است که با تغییر شرایط و ادیان تغییرپذیر نیست و در کتاب های

الهی و دفاتر آسمانی و صحف نخستین [مانند] صحف ابراهیم و موسی نوشته و ثبت است. زیادی نیست، کوتاهی نکرده است، با این حال چگونه ممکن است در تبلیغ این کار بزرگ کوتاهی کرده باشد؟^(۱)

[در موضوع امامت] دو بحث مطرح است. ۴ - علامه مجلسی در شرح این روایت، به چند نکته اشاره کرده است:

۱ - آیا از جانب خداوند لازم است که زمین از حجت و امامی خالی نباشد و یا آن که لازم نیست؟

۲ - آیا لازم است که در اثبات آن از جانب خداوند و یا رسول او نصی در تعیین امام باشد و یا لازم نیست، بلکه تعیین امام به وسیله بیعت و یا اجماع ثابت می شود؟

اول: شك حواس، به معنای خطای حواس است که به مدد نیروی عقل برطرف شده و به تعیین تبدیل می شود. در هر يك از این دو مطلب در بین مسلمانان اختلاف وجود دارد. آنچه که در این حدیث مطرح شده، اثبات حق در بحث اول است نه دوم، ولی در تبیین حقیقت در موضوع دوم نیز كمك زیادی می رساند. زیرا پیامبر ﷺ در تبلیغ و خبر آوردن از جانب خداوند در جزئیات احکامی از قبیل آداب و مستحبات که در آنها نیاز

دوم: حواس، موجب حصول علم تصویری هستند و از بیان حکم و تصدیق ناتوانند. عقل با استفاده از تصورات به دست آمده از راه حواس، به حکم می پردازد و تصدیق و یقین به دست می دهد.

[بنابراین، مراد از شك حواس،

۱. ملاصدرا، شرح اصول کافی، ۲/ ۳۴۰-۳۹۱، ترجمه محمد خواجوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۷.

علم تصویری است که در مقابل علم فاجر^۱.

تصدیقی قرار دارد. [

- متقابلاً، مغز نیز بدون وجود اعضا و جوارح، کارایی ندارد و دستورات او به انجام نمی‌رسد.

عبید گفت من هشام نیستم، بنا به مصلحتی توریه کرده است.

اگر افراد، نهادها و سازمان‌های اجتماعی امام را همراهی نکنند، تدابیر و راهنمایی‌های امام، جامه عمل به خود نمی‌پوشد، و آثار اجتماعی خود را ظاهر نمی‌کند.

۵- در این روایت، «جامعه به بدن»، و «امام به مقر» تشبیه شده است. از این تشبیه نکات ذیل قابل استفاده است:

- بدن، یک ارگانیزم و مجموعه‌ای هماهنگ و به هم پیوسته است. جامعه نیز مجموعه‌ای به هم وابسته و هم در تنیده است به معنای مرگ بدن، وجود نهادها، سازمان‌ها، قوا و... در اجتماع به تنهایی کافی نیست و بدون فرماندهی مقتدر و مدبّر در جامعه، امور اجتماع سامان نمی‌یابد و چنین اجتماعی مرده و بی‌خاصیت تلقی می‌شود از همین رو، امام علی علیه السلام فرمود «لا بدّ للناس من امیر بر او

- مدبّر بدن، مغز؛ و مدبّر جامعه امام و مدبّر جهان هستی حق تعالی است. با لحاظ تفاوت‌های تشریعی و تکوینی این سه - توحید، یگانگی و منتهی شدن امور به یک مرکز فرماندهی، اصل اساسی جهان هستی است.

۱. مرآة العقول؛ ۲/ ۲۶۹۸-۲۶۵، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۳.

۶- شیوه گفتگوی هشام قابل توجه و درس‌آموز است. نه به حریف علمی خود هجوم می‌برد تا او را بر زمین زند و تحقیر کند، و نه اجازه هجوم به او می‌دهد تا در موضعی انفعالی واقع شود. او به سان قابله‌ای که نوزاد را از شکم مادر بیرون می‌کشد، آرام آرام با طرح سئوالاتی ساده و روشن دریافت جواب از حریف، حقیقت را از دل صاحب سخن بیرون می‌کشد. او از نقطه‌ای بسیار واضح و بدیهی شروع می‌کند، از همانجا جابای خود را محکم می‌کند و پایه‌های بحث را بر آن می‌نهد. آرام آرام بر این پایه‌ها، دیوار و سقف می‌نشانند، تا پس از اندک زمانی بارگاه باشکوه حقیقت، خود نمایی کند.

۷- در سراسر این گفتگو، هیچ گونه رفتار یا گفتار اهانت‌آمیزی از سوی هشام به چشم نمی‌خورد، بالاتر آن‌که، با دو زانو نشستن در مقابل عمرو و دانشمند خطاب کردن به او، ادب اسلامی را به نمایش می‌گذارد.

این گفتگو، از مصادیق «جدال

احسن» است که قرآن کریم به عنوان یکی از سه شیوه دعوت به راه خدا ما را بدان فرا می‌خواند: ﴿أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هُمْ أَحْسَنُ﴾.

۸- بنیان و محتوای کلام هشام، از امام علیه السلام است، اما نظم و سامان بخشی آن مطابق با شرایط زمان و مکان از هشام. هم‌چنان‌که در جای دیگری امام صادق علیه السلام به اصحاب خود فرمودند: «علینا اللقاء الاصول الیکم وعلیکم التفریع» باید «اصول افکار و اندیشه» را از آسمان گرفت، و آنها را مطابق شرایط زمین و زمان در هر عصر و مصری شاخ و برگ داد.

۹- امام با شنیدن ماجرای هشام، نه تنها اشکال و ایرادی بر رفتار و گفتار او وارد نمی‌کنند، بلکه با تبسم و خنده خود، خرسندی خود را از رفتار و گفتار هشام اعلان می‌کنند. به عبارت دیگر، گفتار و رفتار هشام در این ماجرا، مورد تأیید، اعضاء و تقریر امام علیه السلام قرار گرفته است.

۱۰- از سیاق روایت برمی‌آید، که

شویم.

۱۳ - هشام، نمونه عالم دینی آگاه به زمان است با وجود نبود وسایل ارتباط جمعی در آن روزگار، از اخبار فرهنگی شهرهای دیگر باخبر است.

۱۴ - غیرت دینی هشام، شایان توجه است. با اطلاع یافتن از اخبار نامناسب فرهنگی، رنج سفر را بر خود هموار می‌کند تا از نزدیک شنیده‌ها را مشاهده کند و رد حد امکان، در جهت حل معضلات و نارسایی‌های فکری عالمان و مردمان عصر خود، گام بردارد.

۱۵ - انصاف و وجدان علم عمرو ابن عبید تحسین‌آمیز و ستودنی است او با دریافت حقیقت، لجاجت به خرج نمی‌دهد. سکوت اختیار می‌کند و جانب احترام هشام را نگاه می‌دارد.

امام از این ماجرا آگاه بودند و با حضور یاران و پیروان خود، موقعیت را مناسب می‌بینند تا آنان نیز آگاه شوند. به نظر می‌رسد امام علیه السلام با این عمل خود، قصد تشویق یار جوان و متکلم پرنشاط خود را دارند. امام علیه السلام با تشکیل این مجلس، اهمیت علم کلام، اهمیت مناظره و گفتگوی کلامی، داشتن غیرت دینی و حساسیت در مقابل اندیشه مخالفان، بها دادن به نسل و اندیشمندان جوان را گوشزد می‌کنند.

۱۱ - با آن‌که هشام مدت‌ها است که با امام علیه السلام آشنا است، بارها به منزل امام رفت و آمد، کرده و قبلاً با آن حضرت احساس نزدیکی و صمیمیت می‌کند، از هیبت و شکوه امام متأثر است و سخن گفتن در محضر امام برای او کاری دشوار است.

۱۲ - در احترام امام و پاسداشت حرمت او، افراط و تفریط نکنیم. مبدا که با انگیزه احترام به امام، دستور او را اطاعت نکنیم و در عمل، مرتکب بی‌احترامی